

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۸، پیاپی ۱۱۸، زمستان ۱۳۹۴

بسترهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وقایع کرمان و بازتاب آن در انقلاب مشروطه (۱۳۲۳-۱۳۲۴ق)

محمد مهدی مرادی خلج^۱
رضا صحت منش^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۴/۳/۱۶

چکیده

در سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م در کرمان حوادثی روی داد که منجر به کشته شدن عده‌ای از اهالی کرمان شد. چوب خوردن حاج میرزا محمد رضا اثرگذارترین حادثه از این وقایع بود و متأثر از آن، دو تن از حکام کرمان برکنار شدند. با رسیدن اخبار به تهران، علما، انجمن‌ها و آزادی‌خواهان از این حوادث برای پیشبرد اهداف آزادی‌خواهانه خویش استفاده بسیار بردند و طی مهاجرت پناهندگان به حرم عبدالعظیم، حوادث کرمان در خواسته‌های علما از حکومت متبلور شد. به‌رغم تأثیر این وقایع در انقلاب مشروطه،

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز؛ mm_mkhalaj@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه شیراز؛ rsm.hist@gmail.com

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که وقایع کرمان به دلیل مشروطه‌خواهی کرمانیان نبود، بلکه ناشی از رقابت شدیدی بود که میان خاندان‌های حکومتگر کرمان در گرفته بود و نقش اصلی را در پدید آمدن این وقایع داشت. در مجموع، هفت نفر از خاندان‌های ابراهیمی، وکیل‌الملکی و فرمانفرما، ۶۵ سال از ۱۱۵ سال تاریخ کرمان را، از آغاز دوره قاجار تا مشروطیت، در کرمان حکومت کردند. از نظر تعداد، این حکام فقط ۱۹ درصد از کل حکام را در این دوره تشکیل می‌دادند؛ اما بیش از ۵۷ درصد این دوره را حکومت کردند. از جمله عوامل مؤثر دیگر در پدید آمدن این وقایع شرکت فعالانه اқشار بافنده بود که ۷۸ درصد جمعیت کرمان را تشکیل می‌دادند و به شرایط نامناسب زیستی و معیشتی خود واکنش نشان دادند.

واژه‌های کلیدی: کرمان، انقلاب مشروطه، میرزا محمد رضا، خاندان وکیل‌الملکی، خاندان ابراهیمی.

۱. مقدمه

جنبش مشروطیت یکی از حوادث بسیار مهم و اثرگذار تاریخ ایران است که مردم مناطق مختلف ایران، از جمله تهران، آذربایجان، اصفهان و گیلان در آن نقش انکارناپذیری داشته‌اند. از این میان، به جز تهران سایر مناطق در مرحله دوم انقلاب مشروطه مشارکت داشتند که البته این امر سوای حضور آزادی‌خواهان این مناطق در حوادث مرحله اول است. در مرحله اول انقلاب نقش مردم تهران بیش از سایر مناطق است و آزادی‌خواهان تهران نقش پررنگی در جنبش مشروطه دارند و اگرچه آزادی‌خواهان مناطق مختلف در مبارزه شرکت داشتند، کانون اصلی جنبش، شهر تهران بود. در این میان، بعضی

نویسندگان، کرمان^۱ را پیشگام مرحله اول انقلاب مشروطه می‌دانند و آغاز انقلاب را از کرمان می‌دانند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۰۹). آنچه که نویسندگان را بر آن داشته است تا کرمان را در این مرحله پیشگام معرفی کنند، حوادث و وقایعی است که در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م در کرمان روی داده است و مشروطه‌خواهان در تهران آن را برجسته کردند و دست‌آویزی برای مبارزه با حکومت قرار دادند و این وقایع تأثیر خود را در وقوع مشروطیت نشان داد. از آنجا که این رویداد در مشروطیت مؤثر بود، پرسش اساسی قابل طرح این است: آیا این وقایع ناشی از مشروطه‌خواهی کرمانیان است یا عوامل دیگری در پدید آمدن این وقایع اثرگذار بوده است؟ فرضیه نگارنده در پاسخ به این سؤال این است که رویدادهای کرمان مقارن با مشروطیت، متأثر از رقابت سیاسی، اقتصادی و مذهبی دو خاندان وکیل‌الملکی و ابراهیمی و شکاف‌های اقتصادی-اجتماعی کرمان بود. در این پژوهش براساس روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی به منابع تاریخی رجوع و فرضیه پژوهش با رهیافتی تاریخی به بوته نقد و بررسی گذاشته شده است. این پژوهش همچنین درصدد ریشه‌یابی عوامل مؤثر در رویدادهای کرمان، از جمله رقابت خاندان‌های حکومتگر کرمان، نیروهای مذهبی و اقشار اجتماعی نظیر بافندگان است.

۲. ظهور خاندان‌های حکومتگر کرمان در دوره قاجار

روی کار آمدن قاجاران در ایران، به‌طور رسمی از حمله آغامحمدخان قاجار به کرمان و به‌شکلی مصیبت‌بار برای مردم کرمان آغاز شد. طی این حمله کرمان به مدت سه روز قتل‌عام شد و تا ۳۵ هزار جفت چشم از مردم کرمان درآوردند (ملکم، ۱۳۸۰: ۵۵۷؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۲۹۷). غارت شهر تا سه ماه ادامه داشت، دیوارها و ساختمان‌های عمومی با خاک یکسان شدند، جمعیت عظیمی از ساکنان شهر کشته، و سی‌هزار نفر از آن‌ها به ایالات دوردست تبعید شدند. در دو دهه بعد از این حملات، کرمان هنوز جایگاه خود را

۱. در دوره قاجار و پیش از تقسیمات جدید ایران، بلوچستان نیز جزء کرمان محسوب می‌شد (کرزن، ۱۳۷۳: ۲).

به دست نیاورده بود و احتمال آن می‌رفت که هرگز از اثرات این فاجعه وحشتناک بهبود نیابد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۲۵۶-۲۵۷؛ kinneir, 1813: 198). به دنبال آن و در یک دوره ۸۷ ساله، از روی کار آمدن قاجاریان تا ظهور سومین خاندان حکومت گر کرمان در سال ۱۲۹۶ق/ ۱۸۷۹م، ۲۳ نفر در کرمان حکومت کردند که دو نفر از آن‌ها - فضلعلی خان و آقاخان محلاتی - دو دوره حکومت داشتند. از میان آن‌ها چهار نفر به مدت ۴۴ سال و نوزده نفر باقی مانده به مدت ۴۳ سال حکومت کردند. ۲۵ سال از این ۴۴ سال را افراد خاندان ابراهیمی - ابراهیم خان و عباسقلی خان - از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۳ق/ ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۷م، و ۱۹ سال هم پدر و پسر و کیل الملک - محمداسماعیل خان و مرتضی قلی خان - از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۹۵ق/ ۱۸۵۸ تا ۱۸۷۷م حکومت کردند (وزیری، ۱۳۶۴: ۸۷۳-۸۷۴). لازم به ذکر است که محمداسماعیل خان به مدت دو سال پیشکاری کیومرث میرزا (۱۲۷۵-۱۲۷۷ق/ ۱۸۵۸-۱۸۶۰م) را برعهده داشت (همان، ۸۰۵). در فاصله پدر و پسر و کیل الملک هم به مدت یک سال شهاب الملک حاجی حسین خان در حکومت کرمان بود (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۶۸). نگاهی به فهرست حکام کرمان مشخص خواهد کرد که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها از نزدیکان و وابستگان خاندان قاجار و فقط بیش از دوسوم آن‌ها، فرزندان و نوادگان فتحعلی شاه بودند. مابقی هم از دامادها و نزدیکان فتحعلی شاه و قاجارها به شمار می‌آمدند (ر.ک. همان، ۷۳-۱۵۱).

طول مدت حکومت این افراد باعث شد که دو خاندان حکومت گر کرمان پایه گذاری شود. خاندان ابراهیمی از دوره ابراهیم خان ظهیرالدوله^۱ (۱۲۱۸-۱۲۴۰ق/ ۱۸۰۳-۱۸۲۴م) پایه گذاری شد و خاندان دوم معروف به «خاندان و کیلی» از دوره محمداسماعیل خان نوری (۱۲۷۷-۱۲۸۴ق/ ۱۸۶۰-۱۸۶۷م) صاحب قدرت شدند. از زمان قدرت یابی خاندان دوم

۱. وزیری در تاریخ کرمان (۱۳۶۴: ۷۵۸)، دوره حکومت ابراهیم خان را از سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۴۰ق و در جغرافیای کرمان (۱۳۸۵: ۱۱۶)، دوران حکومت او را از سال ۱۲۱۷ تا ۱۲۴۰ق ذکر کرده است. یحیی احمدی کرمانی نویسنده فرماندهان کرمان (۱۳۸۶: ۷۴-۷۸)، این دوره را از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ق ثبت کرده است و باستانی پاریزی در توضیحاتی بر تاریخ کرمان (ر.ک. وزیری، ۱۳۶۴: ۷۵۸)، در پاورقی نتیجه می‌گیرد که آغاز حکمرانی ابراهیم خان سال ۱۲۱۸ق است.

رقابت شدیدی در میان دو خاندان در گرفت که در دوره قاجاریه و بعد از آن منشأ تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی در کرمان شد.

مهم‌ترین دوره حکومت کرمان - از ابتدای دوره قاجار تا سال ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۸م - دوره ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (۱۲۱۸-۱۲۴۰ق / ۱۸۰۳-۱۸۲۴م)، عموزاده پادشاه قاجار، فتحعلی‌شاه، است که طولانی‌ترین حکومت کرمان در دوره قاجار محسوب می‌شود. کرمان که از حمله آغامحمدخان آسیب بسیاری دیده بود و تبدیل به شهری ازهم گسیخته از نظر اقتصادی و اجتماعی شده بود، در دوره ابراهیم‌خان سروسامانی یافت. او در این ۲۲ سال به عمران و آبادانی شهر پرداخت و خراب‌کاری‌های آغامحمدخان تا حدودی ترمیم یافت. بسیاری از اقدامات ابراهیم‌خان برای احیای اقتصاد و کشاورزی بود و در این زمینه او علاوه بر بنای مدرسه و حمام و بازار، املاک پر درآمدی احداث کرد و قنات‌های زیادی نیز به وجود آورد. از آنجا که حکومت قاجار تازه تأسیس بود، این دوره طولانی به همراه اقدامات مذکور، کرمان را در اختیار این خاندان قرار داد و سال‌ها طول کشید تا در میان طبقه حاکمه کرمان خاندانی به رقابت با آنان برخیزد. نکته مهم اینجاست که به‌علت دوره طولانی حکومت ابراهیم‌خان هر کدام از فرزندان و نوادگان او حکومت ولایتی از کرمان را در اختیار داشت و حکومت ولایات کوچک و بزرگ کرمان در اختیار آن‌ها بود. آن‌ها در ایالت کرمان صاحب املاک زیادی شدند و قدرت زیادی به دست آوردند (باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۱۷۸). ابراهیم‌خان، با تیزبینی و در اقدامی حساب‌شده، با ازدواج خود و فرزندان با خانواده‌های مختلف کرمانی توانست خیلی زود ریشه و دایره نفوذ و حیطه اقتدار خود را در جامعه کرمان وسعت بخشد و خاندانی مقتدر و بانفوذ از خود در کرمان برجای گذارد. به این ترتیب، خاندان ابراهیمی تبدیل به قدرتمندترین خاندان کرمان در دوره قاجار شد. این خاندان از نظر مذهبی هم رویه خلاف در پیش گرفتند. یکی از پسران ابراهیم‌خان به نام محمد کریم‌خان بنیان‌گذار مذهب شیخیه شد (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۳۷۶). آن‌ها بعد از شیعیان (مشرعه)، بزرگ‌ترین اقلیت جامعه کرمان در دوره قاجار بودند. از جمعیت ۴۹،۱۲۰ نفری کرمان در حدود ۶۰۰۰ نفر را شیخیه تشکیل می‌دادند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۲۸). شیخیه شخصیت‌های بانفوذ قاجاری را پشتیبان خود

می‌دیدند؛ زیرا آن‌ها از خاندان قاجار بودند. شاید یکی از علل حمایت قاجاران از شیخیه استفاده از قدرت مذهبی آن‌ها در برابر علمای متشرع و برای کاهش نفوذ آن‌ها بود. از جنبه اقتصادی نکته مهم در مورد شیخیه این بود که به لحاظ پایگاه خانوادگی، آن‌ها از همان ابتدا جزء طبقات مرفه کرمان به حساب می‌آمدند و با داشتن املاک وسیع در کرمان و توابع آن و نیز موقوفات بسیار به شکاف اقتصادی جامعه کرمان دامن زدند و شیخی بودن این خاندان نیز به شکاف اجتماعی منجر شد و مرزبندی‌ها و فاصله‌ها را در کرمان بیشتر کرد.

خاندان و کیلی دیگر خاندان حکومتگر کرمان است که غیر کرمانی و غیر قاجاری محسوب می‌شدند. اجداد آن‌ها در نور، کجور و کلارستاق حکومت می‌کردند و دارای املاک زیاد در مازندران، تهران، اصفهان و شیراز بودند. همچنین قلمروهای تیولی در نقاط خاوری آذربایجان و پیرامون اردبیل داشتند (قاسمی، ۱۳۵۴: ۱۳-۱۵۹). این خاندان از دوره محمداسماعیل خان نوری (۱۲۷۷-۱۲۸۴ق / ۱۸۶۰-۱۸۶۷م) در کرمان به قدرت رسیدند و پدر و پسر و کیل الملک - محمداسماعیل خان و مرتضی قلی خان - با احتساب دوره نیابت حکومت و پیشکاری حکام، به مدت نوزده سال در کرمان حکومت کردند. آن‌ها رقیب خاندان ابراهیمی و شیخی‌ها بودند. خاندان و کیل الملکی از سال ۱۲۷۵ق / ۱۸۵۸م با پیشکاری محمداسماعیل خان در کرمان قدرت یافتند و در سال ۱۲۷۷ق / ۱۸۶۰م حکومت کرمان را مستقلاً به او تفویض کردند. بعد از دو سال هم لقب «وکیل الملک» به او اعطا شد که با احتساب دوره دوساله پیشکاری کیومرث میرزا، مدت نه سال حکومت کرد و بعد از او به دنبال حکومت یک‌ساله شهاب الملک حاجی حسین خان، مرتضی قلی خان (۱۲۸۵-۱۲۹۵ق / ۱۸۶۸-۱۸۷۸م)، پسر و کیل الملک اول، به حکومت کرمان منصوب شد (ر.ک. وزیری، ۱۳۶۴: ۷۵۷-۸۴۷؛ باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۱۷۶-۲۰۵).

از جنبه اقتصادی و سیاسی و کیل الملکی‌ها همان راه خاندان ابراهیمی را رفتند و چنان‌که اشاره شد ابراهیم خان املاک زیادی را در کرمان آباد کرد و به ساخت مسجد، مدرسه و بازار اهتمام ورزید. محمداسماعیل خان نوری و فرزندش، مرتضی قلی خان، هم به همان راه رفتند و از آنجا که اهمیت رقابت با خاندان ابراهیمی را دریافته بودند، در کرمان به

ساخت بناهای عام‌المنفعه نظیر مسجد، حمام، کاروانسرا و بازار اهتمام کردند (وزیری، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۱۳). یکی از کارهای خاندان اسفندیاری (وکیل‌الملک) کاهش نفوذ خاندان ابراهیمی بود تا بتوانند نفوذ محلی و سیاسی بیشتری در کرمان داشته باشند (قاسمی، ۱۳۵۴: ۵۴).

وکیل‌الملک برای فروردن ریشه‌های قدرت محلی خویش در کرمان، دربرابر فرقه شیخیه قاجار (خاندان ابراهیمی) رویکردی صوفیانه و مذهبی را درپیش گرفت تا بتواند بساط خود را بگستراند و حتی نان حکومت فرزندان و احفاد و اولاد خود را تأمین کند (همان، ۲۸). براساس گزارش سایکس (۱۳۳۶: ۲۲۸)، در همان زمان که شیخیه ۶۰۰۰ نفر از جمعیت کرمان را تشکیل می‌دادند، از جمعیت ۱۲۰,۴۹ نفری کرمان ۳۷۰۰۰ نفر را متشرعه تشکیل می‌دادند. از آنجا که خاندان او ریشه در کرمان نداشت، سعی داشت با نزدیک شدن به بزرگان کرمان این ضعف را جبران کند. در همین زمینه احمدی کرمانی می‌نویسد: «از هر جهت علاقه تامه در کرمان به هم برزد، با طوایف بزرگ قرابت انداخت، قبیله و عشیره‌اش به اندک وقتی بزرگ شد [...]» (۱۳۸۶: ۱۶۲).

۳. اوضاع اجتماعی، اقتصادی و معیشتی کرمان در دوره قاجار

۳-۱. محدودیت اقتصادی و معیشتی کرمان

کشاورزی که شغل اکثریت ایرانیان بود، در کرمان با محدودیت مواجه بود؛ زیرا زمین‌ها اغلب ریگ‌زار و شوره‌زار است؛ علاوه بر آن میزان بارندگی در کرمان بسیار کم است و معدل آن به ده یا دوازده سانتی‌متر در سال می‌رسد و بنابراین همه‌ی زمین‌های قابل کشت را نمی‌توان زراعت کرد (باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۲۱۷). از سوی دیگر، بزرگ‌ترین املاک در دست شاهزادگان و خانواده‌های بانفوذ بود و اکثریت جامعه و زارعان بر روی زمین کار می‌کردند. برای نمونه بخشی از املاک وسیع فرمانفرما بین استان فارس، کرمان و بنادر جنوب پراکنده بود. در این املاک یک رودخانه، شصت قنات، ۳۶۰ آسیاب و قریب به یک میلیون انسان وجود داشته است. مساحت خالصجات فرمانفرما در کرمان به قدر مساحت

کشور بلژیک بود. در جایی خودش گفته بود مالک یک هشتم کشور ایران است (قاسمی، بی تا: ۵۶-۵۷؛ ورهرام، ۱۳۸۵: ۲۲۲)

از آنجا که جغرافیای کرمان برای کار کشاورزی محدودیت ایجاد کرده بود و فعالان عرصه کشاورزی هم افراد خاندان حاکم بودند، صنایع، به ویژه صنعت شال بافی، و در اواخر دوره قاجار صنعت فرش بافی رو به ترقی گذاشت. کارگری و پیشه‌وری متکی به نیروی انسانی بود و برخلاف کشاورزی نیاز به سرمایه نداشت. به همین دلیل و به علت مشکلات معیشتی، کرمانیان فرزندان خود را در شال بافی و فرش بافی به کار می‌گماشتند (سیاح، ۲۵۳۶: ۱۶۴).

حاکم کرمان با عنوان والی، حاکم و حکمران که بر بلوچستان نیز فرمان می‌راند، از طرف شاه تعیین می‌شد و در تمام امور جزئی و کلی ولایت مداخله می‌کرد و این را حق خود می‌پنداشت (طیبی، ۱۳۸۹: ۱۰۲-۱۰۳). در کرمان، در دهه آخر قرن نوزدهم تولید و تجارت در انحصار خاندان‌های حاکم بود که وکیل‌الملک دوم (۱۲۸۵-۱۲۹۵ق) از جمله این حاکمان است (Floyer, 1882: 322-323). حُکام انبارها را از مالکان گرفته و به تأمین‌کننده انحصاری ارزاق مردم تبدیل شده بودند. آن‌ها با سوءاستفاده از موقعیت خود غله را با نرخ خیلی پایین از دولت تسعیر می‌کردند و غله را از مردم ولایات می‌گرفتند و با نرخ بسیار بالا و تا ده برابر قیمت خرید شده به فروش می‌رساندند. اقشار ضعیف برای تهیه ارزاق خود مجبور به فروش زنان و دختران بودند. رشوه‌گیری از کسبه کاملاً رایج بود و با کم‌فروشی و ناخالصی و داخل کردن خاک و چیزهای دیگر نان بی‌کیفیتی را به مردم تحویل می‌دادند که قیمت آن بسیار بیشتر از قیمت اسمی آن بود. این‌گونه اقدامات روی هم رفته مردم را بسیار ناراضی کرده بود. به‌رغم اینکه کرمان غله‌خیز نبود، به‌قدر کافی غله وجود داشت که دچار کمبود نشود و فقط به‌دلیل سوءاستفاده حُکام بود که گفته می‌شد غله نایاب است. زنان ناچار بودند برای تأمین معاش خانواده خیاطی و لباس‌دوزی کنند. بسیاری از خانواده‌ها چند روز نان نداشتند، با شلغم و چغندر امرار معاش می‌کردند و پوشاک بسیار محقر به تن داشتند. بسیاری از افراد که درآمدها از هیزم‌فروشی تأمین می‌شد، هم مالیات می‌پرداختند و هم خرج زندگی می‌کردند. از همه بدتر اینکه مردم

به ناچار «از شدت پریشانی زن و دختران را که به نه‌سالگی رسیده یا نرسیده به مقاطعه می‌دهند یا به اسم صیغه و متعه یا فروش، هرچه بگویی سزااست». عده‌ای مخصوص این کار بودند که درآمدشان از این راه به دست می‌آمد و «از این وجوه مالیات دیوان و خدمتانه مأموران داده می‌شود» و اجرت گرفتن از این کار مختص کرمان بود. گروهی هم نظیر توپچی‌ها که پولدار بودند، درآمد خود را از قمار به دست می‌آوردند و قمارخانه داشتند و وقتی مردم «مضطرب شده خصوصاً برای مالیات دیوان از دهات و شهر، زن و دختر به آن‌ها گرو داده، پول قرض می‌کنند» (ر.ک. سیاح، ۲۵۳۶: ۱۶۲-۱۶۶).

۳-۲. کرمان شهر بافندگان

در سال ۱۲۹۹ق/ ۱۸۱۳م جمعیت کرمان بیش از ۲۰،۰۰۰ نفر نبود که عده کمی از آن‌ها هم زرتشتی بودند (kinneir, 1813: 198). شال‌بافی در ابتدای دوره قاجار به همراه صنایع تفنگ‌سازی و نم‌بافی مشهورترین صنایع کرمان بودند. این صنایع در سرتاسر آسیا شهرت داشتند و یک‌سوم ساکنان شهر اعم از زن و مرد به آن‌ها اشتغال داشتند. در میان این صنایع، شال‌بافی اهمیت بیشتری داشت و شال‌های تولیدشده در کرمان قابل رقابت با نمونه‌های مشابه کشمیری بود. علت مرغوبیت آن هم پشم کرمان بود که در هیچ نقطه دیگری با این کیفیت به دست نمی‌آمد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۲۵۷). بنابه گزارش کیت ابوت در نیمه قرن نوزدهم، کرمان بین سال‌های ۱۲۶۶ تا ۱۲۶۷ق/ ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰م، ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت، ۲۲۰۰ کارگاه شال‌بافی و ۲۲۰ کارگاه پشم‌بافی داشت؛ البته به غیر از حدود ۳۲۵ کارگاه که متعلق به نه روستای اطراف آن بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۱۳) این درحالی بود که در هر کارگاه سه تا چهار نفر مشغول کار بودند و این بدین معنی است که یک‌سوم تا نیمی از این جمعیت به بافندگی اشتغال داشتند. تعداد بافندگان در دو دهه آینده رشد محسوسی را نشان می‌دهد. در اواخر قرن سیزدهم، یعنی در سال ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م که سال تألیف کتاب *جغرافیای کرمان*^۱ است، دوازده هزار دستگاه شال‌بافی که دست کم ۲۴ هزار نفر از

۱. وزیر، احمدعلی خان (۱۳۸۵). *جغرافیای کرمان*. تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی. ج ۵. تهران: علم.

جمعیت ۴۱ هزار نفری کرمان در آن‌ها مشغول به کار بودند، دایر بود (وزیری، ۱۳۸۵: ۱۱۵ و ۱۲۱). این بدان معنی است که تقریباً نیمی تا دوسوم از جمعیت کرمان در زمینه بافندگی و حرفه‌های مرتبط با آن فعالیت داشتند. در گسترش این حرفه و کیل‌الملک دوم (۱۲۸۵-۱۲۹۵ق/ ۱۸۶۸-۱۸۷۸م) نقش مهمی داشت؛ کارگاه‌های بزرگ شال‌بافی در کرمان دایر کرده بود که در هر کارگاه تا هجده دستگاه بافندگی وجود داشت. پشت هر دستگاه دو تا سه نفر مشغول بافندگی بودند. نه تنها کارگاه بافندگی، بلکه نبض اقتصاد کارگاهی کرمان در این برهه در اختیار و کیل‌الملکی‌ها بود. آن‌ها تولیدکننده اصلی، عمده‌ترین تاجر، چهارپادار و انباردار ایالت بودند و ضرب‌خانه، کارگاه‌های کلاه و فرش نمدی، و فروشگاه‌های بزرگ شال و فرش در اختیار آن‌ها بود (Floyer, 1882: 322-327). در سال‌های بعد و با آغاز قرن چهاردهم، هنوز تعداد زیادی از کارگران شال‌باف در کرمان به این حرفه اشتغال داشتند و در سال ۱۲۹۷ق/ ۱۸۷۹م تعداد آن‌ها حداقل پانزده هزار نفر بود (افشار، ۱۳۵۲: ۲۰۵). براساس گزارش سایکس (۱۳۳۶: ۲۳۳-۲۳۵)، تعداد دستگاه‌ها و شال‌بافان رو به کاهش و تعداد دستگاه‌های فرش‌بافی و استادان و کارگران آن رو به افزایش بود. باید توجه داشت که از تعداد شال‌بافان کاسته و به‌جای آن به فرش‌بافان افزوده شد. صنعت فرش‌بافی کرمان از دوره عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۱۳۰۹-۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۱-۱۸۹۳م) ترقی کرد. اغلب دستگاه‌های شال‌بافی مبدل به قالی‌بافی شد (وزیری، ۱۳۸۵: ۱۱۵). بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران، کارخانه‌داران و تجار نیز حکام، خوانین و شاهزادگان بودند (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶). تعداد این اربابان و تجار ثروتمند سال به سال در حال افزایش بود. نمونه بارز این تجار بهجت‌الملک از حکام کرمان بود. عیسوی در مورد او نوشته است:

تا حالا هیچ‌یک از حکام کرمان مثل بهجت‌الملک به چنین ثروت عظیمی دست نیافته است [...] وی تمام تولیدات محلی را- گندم، جو، نخود، عدس، پنبه، پشم، کره و غیره و نیز بذر خشخاش و کشتزارهای آن را- ضبط کرده و در انبارها احتکار می‌کرد و در فصل زمستان به سه برابر قیمت، آن‌ها را می‌فروخت (۱۳۶۲: ۶۳).

علاءالملک (۱۳۱۹-۱۳۲۰ق/ ۱۹۰۱-۱۹۰۲م) حاکم کرمان نیز در دوره کوتاه حکمرانی خود با همکاری نزدیکانش در کار تولید فرش به صورت انبوه فعالیت داشت و کارگاه‌های فرش‌بافی زیادی را در جنب ارگ حکومتی دایر کرده بودند که صدها کارگر در این کارگاه‌ها مشغول فعالیت بودند. با وجود این، صنعت شال و نم‌د در ابتدای قرن بیستم و در سال ۱۲۱۹ق/ ۱۹۰۱م هنوز صنعتی بسیار مهم و عامل شهرت شهر کرمان بود (Landor, 1903: 1/ 436-437).

۳-۳. شرایط نامطلوب بافندگان

بافندگان به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم می‌شدند؛ گروه اکثریت بافندگان شال و فرش بودند که کار اصلی را انجام می‌دادند و در فقر و تنگنا به سر می‌بردند و در کارگاه‌های بافندگی به کار مشغول بودند. کارگاه‌های شال‌بافی مکانی تاریک، کثیف، غیربهداشتی و فاقد در و پنجره بودند. کارگران شال‌باف اکثراً مردان و کودکانی با سن کمتر از هفت سال، بیچاره، زردرو و نیمه‌برهنه بودند. کودکان چنانچه مرتکب اشتباهی در حین بافت شال می‌شدند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند و بسیاری از آن‌ها در سنین پایین از دنیا می‌رفتند (Floyer, 1882: 324-326؛ افشار، ۱۳۵۲: ۲۰۵). از طرف دیگر، زنان نیز با کار خود کرک و پشم را تهیه می‌کردند و به شال‌بافان و جولاهان (نساجان) می‌فروختند (وزیری، ۱۳۸۵: ۱۶۶). بافندگان در کارگاه‌های منفرد و جدای از هم فعالیت می‌کردند و هیچ‌گونه اتحادیه‌ای از سوی آن‌ها تشکیل نشده بود و به‌نظر می‌رسد از سازوکار آن‌ها بی‌خبر بودند. شال‌بافان تمام روز را، از قبل از طلوع آفتاب تا بعد از غروب، کار می‌کردند و تعطیلات آن‌ها محدود به نصف روز جمعه، سیزده روز عید و ایام شهادت بود (براون، ۱۳۸۴: ۲۳۰). فرش‌بافی را نیز اطفال، زنان و دختران انجام می‌دادند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۳۳؛ افضل‌الملک، بی‌تا: ۱۸۱). فرش‌بافی نیز همچون شال‌بافی در شرایط بسیار نامناسب انجام می‌شد و کارگران برای اجتناب از خشکی هوا ناچار بودند که در زیرزمین و جای مرطوب کار کنند (کرزن، ۱۳۷۳: ۲/ ۶۲۴). این‌ها همه حاکی از آن است که در این دوره هیچ‌گونه قانونی بر فعالیت کارگاهی مترتب نبود و قانون‌کاری وجود نداشت و حتی از شرایط

حاکم بر اروپا در دوره ماقبل سرمایه‌داری نیز عقب‌تر بودند. اصناف که نقش مهمی در تولید کارگاهی دارد، به شیوه مرسوم آن وجود نداشت، بر ساعات کار و بازنشستگی و بیمه آن‌ها به هیچ وجه محدودیتی اعمال نمی‌شد و در شرایط بهداشتی بسیار نامطلوبی به کار و فعالیت می‌پرداختند. بافندگان تا وقتی که توان کار کردن داشتند، مزد می‌گرفتند؛ هرچند به نظر می‌رسد که استادان بافندگی از مزایای خوبی برخوردار بودند و عده‌ای از آن‌ها حقوق خوبی می‌گرفتند (براون، ۱۳۸۴: ۲۳۰). بسیاری از آن‌ها نیز با ذوق و شوق به فعالیت می‌پرداختند و از این کار خسته، مریض و فرسوده نمی‌شدند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۳۴). به این ترتیب، قشری از کارگران بافنده که در کرمان پا به عرصه وجود گذاشته بودند، اگر نگوییم برده، قشری وابسته بودند که شرایط بسیار نامساعدی داشتند و تنها تفاوت آن‌ها با کارگران برده شاید در این بود که مزد ناچیزی می‌گرفتند؛ اما شرایط کاری، بهداشتی و تغذیه‌ای بسیار نامطلوبی داشتند. بنابراین، دیدن آن‌ها در آن حال و روز نشانگر بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی گسترده‌ای بود که در کرمان وجود داشت.

گروه دیگری نیز وجود داشت که می‌توان آن‌ها را بافنده نامید. البته، این عده خودشان بافندگی نمی‌کردند، بلکه سرمایه خود را در این صنعت به کار می‌انداختند و از کارگران جوان و بچه‌ها کار می‌کشیدند و با ارتباطی که با طبقه حاکم داشتند، در معاملات کلان‌شان ثروت بسیار می‌اندوختند و بافندگان به این گروه وابسته بودند (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۲۴۳-۲۴۵).

۴. ظهور سومین خاندان حکومتگر

در دوره حکومت مرتضی قلی‌خان، وکیل‌الملک دوم (۱۲۸۵-۱۲۹۵ق/ ۱۸۶۸-۱۸۷۸م)، اعتراضاتی از سوی شال‌بافان صورت گرفت. از عوامل اصلی اعتراضات در وهله نخست قحطی غله، کمبود نان، و سوءسیاست و سوءاستفاده از ذخایر گندم و فروش آن بود. به دنبال این قحطی شال‌بافان به سرکردگی علی محمد شال‌باف به انبارها و منازل متمولان حمله و آن‌ها را تخلیه کردند (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۹۴).

در این وقایع رفته‌رفته نقش عوامل مذهبی و اختلافات فرقه‌ای و طبقاتی نمایان شد و از مرحله آغازین فراتر رفت و صورت فتنه و آشوب و جنگ مذهبی به خود گرفت. این احتمالاً از نخستین درگیری‌های خاندان‌های کرمانی است. در جریان این وقایع صحبت از شورش «حیدری- نعمتی» است که تبدیل به دعوی «شیخی- بالاسری» می‌شود و شیخیه رودرروی مشرعه (بالاسری) قرار می‌گیرند و برای کاستن از درگیری‌ها، حاجی محمدرحیم‌خان، پیشوای شیخیه، را به تهران می‌فرستند (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

وکیل‌الملک برای غلبه بر این اوضاع به علی‌محمد، سرکرده شالبافان، امتیازاتی داد و چنان‌که معروف است او تمام املاک خالصه جیرفت را از وکیل‌الملک، حکمران کرمان، اجاره کرد و به ثروتی افسانه‌ای دست یافت؛ به همین دلیل هم هست که او به «علی‌محمدخان» معروف شد (صفا، ۱۳۹۰: ۱۷۸). ناتوانی مرتضی‌قلی‌خان و جانشین او، شهاب‌الملک (۱۲۹۵-۱۲۹۶ق / ۱۸۷۸-۱۸۷۹م) که در دوره او عده‌ای از زنان به سرکردگی نایب‌مریم، یحیی‌خان کلاتر شهر را کشتند و چند خانه را نیز ویران کردند، باعث برکناری آن‌ها شد. با عزل دومین حاکم، سرکوبی اعتراضات به‌دست‌خاندان فرمانفرما افتاد و نصرت‌الدوله فیروزمیرزا (بار دوم: ۱۲۹۶-۱۲۹۸ق / ۱۸۷۹-۱۸۸۱م) به حکومت کرمان مأمور شد. او تعدادی از الواط را به همراه دو، سه زن و نایب‌مریم دستگیر کرد که مردها را سر بریدند و نایب‌مریم را با چادر خفه کردند. بعد از آن غله از اراک و شیراز وارد کردند، نان در اختیار مردم قرار گرفت و اوضاع تا حدودی تحت کنترل قرار گرفت (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۹۵-۲۹۸).

با به قدرت رسیدن نصرت‌الدوله فیروزمیرزا برای بار دوم در سال ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م در کرمان، او پایه‌گذار سومین خاندان حکومتگر کرمان شد که در دوره قاجار و بعد از آن، سالیان متمادی در منصب حکومت کرمان قرار گرفتند. در یک دوره ۲۸ ساله، از سال ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م که نصرت‌الدوله فیروزمیرزا به حکومت کرمان انتخاب شد تا سال ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م و آغاز مشروطه، دوازده نفر در چهارده دور به حکومت کرمان منصوب شدند که در این میان سه نفر از خاندان فرمانفرما در شش دور و به مدت هجده سال از این ۲۸ سال را در کرمان حکومت کردند و فقط سه دوره آن را عبدالحسین میرزا فرمانفرما

(۱۳۰۹-۱۳۱۱ق / ۱۸۹۱-۱۸۹۳م، ۱۳۱۲-۱۳۱۴ق / ۱۸۹۴-۱۸۹۶م، ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق / ۱۹۰۵-۱۹۰۶م) حکومت کرد و ده سال باقی‌مانده را هشت نفر دیگر در قدرت بودند. این جدای از دو سالی است که دیگر عضو خاندان فرمانفرما، نصرت‌الدوله (نوه نصرت‌الدوله اول)، در دوره مشروطه و بلافاصله بعد از پدرش، عبدالحسین میرزا، به قدرت رسید (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۲۷۶-۲۷۷). این خاندان با وکیل‌الملکی‌ها، دیگر خاندان بزرگ و مشهور کرمان، قرابت داشتند و در طی این دوره و کیلی‌ها کماکان در مناصب مهم بودند.^۱

۵. رقابت خاندان‌های حکومتگر کرمان در سال‌های منتهی به مشروطیت

۵-۱. رقابت سیاسی - اقتصادی

هنگامی که رکن‌الدوله به سال ۱۳۲۲ق / ۱۹۰۴م به حکومت کرمان منصوب شد، این شهر قدم به دوره حساسی از وقایع سیاسی گذاشت و آستان حوادث تازه‌ای شد (افضل‌الملک، بی تا: ۱۲۶). رکن‌الدوله جانشین ظفرالسلطنه (۱۳۲۰-۱۳۲۲) شد (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۲۳۵-۲۴۶) که علاوه بر رقابت خاندان‌ها، هر دو ی آن‌ها در این پیشامدها نقش برجسته‌ای دارند. از این زمان به بعد، رقابت خاندان‌های حکومتگر کرمان به اوج خود نزدیک می‌شد. آنچه که در منابع این دوره در مورد حکام کرمان آمده است، نشان می‌دهد که این شهر دچار دودستگی‌هایی بود؛ به این صورت که برخی طرفدار و جزء ایادی وکیل‌الملکی‌ها بودند و جمعی طرفدار شیخیه که در واقع از خاندان ابراهیمی بودند (رزم‌آسا، ۱۳۶۷: ۱۱). این دو خاندان از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی رقابت شدیدی را آغاز کردند و سبب به وجود آمدن مرزبندی‌ها و صف‌بندی‌های سیاسی و مذهبی در کرمان شدند که اقشار مختلف و بافندگان هم‌بخش مهمی از آن بودند. کسروی در این مورد می‌نویسد: «در آن شهر [کرمان] مردم به دو گروه می‌بودند: یکی کریمخانیان (یا شیخیان)، و دیگری مشرعان (یا بالاسریان)، و این دو گروه جدا از هم زیستندی، و هم‌چشمی‌ها و کینه در میانشان بودی و گاهی آتش کشاکش در میانشان افروختندی» (کسروی، ۱۳۷۶: ۵۲). در این درگیری‌ها در یک طرف نیروی سیاسی خاندان و کیلی و نیروی مذهبی

۱. مرتضی‌قلی‌خان، وکیل‌الملک دوم، داماد نصرت‌الدوله فیروزمیرزا بود (وزیری، ۱۳۶۴: ۸۱۱).

متشرعه، با پشتوانه اجتماعی شال‌بافان و اکثریت جامعه کرمان قرار داشت و در طرف دیگر خاندان ابراهیمی بود که وابسته به قدرت مرکزی، برخوردار از نیروی مذهبی شیخیه و دارای پایگاه اشرافی بود و به لحاظ مردمی نسبت به و کیلی پایگاه ضعیف‌تری داشت؛ اما در میان هیئت حاکمه دارای نفوذ بسیاری بود. پیشوای شیخیه در این برهه محمدخان است که شیوه زندگی او هیچ شباهتی به یک فرد مذهبی نداشت و مخالفت با او به نوعی مخالفت اکثریت فقیر و کارگر با اقلیت اشرافی بود. ناظم‌الاسلام کرمانی در مورد شیوه زندگی محمدخان می‌نویسد:

از هر جهت رئیس مسلم شده بود؛ اولاً اسم شیخی را از خود برداشته و به زبان‌های خوش بر علمای کرمان تفوق می‌جست، ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود، چه ابتیاعی و چه خالصه، چه وقفی و چه تقدیمی، و به هریک از خوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنان می‌دانستند و چنان که رسم فقر است که آنان را با اغتیا عداوتی است، منفور شده بود (۱۳۷۶: ۱/ ۳۱۰-۳۱۱).

خاندان ابراهیمی از دوره ابراهیم‌خان (۱۲۱۸-۱۲۴۰ق/ ۱۸۰۳-۱۸۲۴م) در کرمان ریشه دوانیده و بیش از یک قرن مصدر امور کرمان بود و از نظر مذهبی هم راهی برخلاف اکثریت متشرعه پیموده بود. این مسئله موجب عکس‌العمل کرمانیان شد و به علت نزدیکی با قاجارها، مخالفت با شیخیه و خاندان ابراهیمی در حکم مخالفت با قاجار و حامیان آنها نیز بود.

رقابت‌های سیاسی - اقتصادی که بر سر به دست آوردن مناصب سیاسی و امور مالی درمی‌گرفت، بیشترین نقش را در حوادث کرمان داشت. در ابتدای کار رکن‌الدوله (۱۳۲۲-۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۴-۱۹۰۵م) خاندان و کیلی مقام پیشکاری، ریاست قشون، طرق و شوارع، و ضابطی بلوکات و ولایات کرمان را در اختیار داشتند و خاندان‌های دیگر را در امور مشارکت نمی‌دادند و چنین قصدی هم نداشتند (رضوی، ۱۳۸۱: ۷۷۷). رکن‌الدوله با رسیدن به حکومت کرمان روش سابق را کنار گذاشت. خوانین و کیل‌الملکی را که از

طریق خویشاوندی با خاندان فرمانفرما بیش از چند دهه مصدر امور بودند، از کار برکنار کرد و خوانین ابراهیمی را به جای آن‌ها منصوب کرد و افراد خانواده خود را به حکومت نواحی مختلف کرمان گماشت؛ هرچند با اعتراضات بعدی مجبور شد آن‌ها را عزل کند (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۷۷). در ابتدا محمدخان از خاندان ابراهیمی با رکن‌الدوله دشمنی می‌کرد، اما به‌زودی اختلافات را کنار گذاشتند و او به مقام امیرالامرایبی رسید و نزدیکان او، مختارالملک، رفعت‌السلطنه و مستعان‌الملک، به ترتیب به کلانتری شهر، حکومت رفسنجان و حکومت زرنند منصوب شدند (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۶۲). بدین ترتیب، قدرت آن‌ها در بخش بزرگی از ایالت کرمان گسترده شد. شهاب‌الممالک که از حمایت خاندان وکیل‌الملکی برخوردار بود و نایب‌الایالگی را برعهده داشت، از کار برکنار شد.

بعد از به‌دست آوردن این مناصب سیاسی، خوانین ابراهیمی بر آن شدند که با پذیرش پیشکاری و فرستادن مأموران مالیاتی از طرف خود به ولایات، امور مالی را هم به‌دست گیرند و برای این کار موافقت رکن‌الدوله را نیز به‌دست آوردند. هنگامی که این اخبار به خوانین وکیل‌الملکی رسید و آن‌ها مقام و منصب سیاسی و مالی، هردو، را از دست‌رفته دیدند (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۸۵-۳۸۶) و به‌رغم اینکه به بعضی از خوانین وکیل‌الملکی نیز منصب‌هایی داده شد، درصدد برآمدند که این اوضاع را تغییر دهند و «این شالوده را برهم زنند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۱۰).

۲-۵. رقابت سیاسی با پوشش مذهبی

خاندان وکیل‌الملکی در پوشش مذهبی به اعتراض و تقابل با خاندان ابراهیمی برخاستند. در ابتدا حدود چهل نفر از سادات حسین‌خانی را وادار کردند تا در خانه آقاباقر مجتهد بست بنشینند و عزل امیرالامرا را بخواهند (ایرانپور، ۱۳۸۳: ۵۵). در همین زمان شیخ‌برینی وارد شد که در پوشش مذهبی به وقایع و رویدادها هیجان زیادی داد. او از خراسان یا بیرجند آمده بود و خود را فرستاده امام معرفی می‌کرد. در ابتدا نوک تیز انتقادات او متوجه زرتشتی‌ها و یهودیان شد و به آنان ناسزا می‌گفت؛ اما بعد از مدتی از شیخه بدگویی کرد

و به آن‌ها نسبت کفر داد. او در جواب کسانی که می‌پرسیدند: «کیستید؟» می‌گفت: «پسر شمشیر»؛ به همین دلیل به «شیخ شمشیری» معروف شد. به نظر می‌رسد از حضور او خاندان و کیلی سود بردند و مذهب و اختلافات مذهبی را دست‌مایه حملات خود علیه خاندان ابراهیمی قرار دادند تا قدرت این خاندان را که بر مذهب شیخیه بودند، هدف بگیرند؛ به‌ویژه که او از سوی شهاب‌الممالک از وابستگان و کیلی به کرمان دعوت شده بود. کسروی در مورد او می‌نویسد: «در این زمان چنین رخ داد که شیخ‌برینی نامی به کرمان آمد و در منبرها به بدگویی از کریمخانیان برخاست و متشرعان را بر ایشان آغالید» (کسروی، ۱۳۷۶: ۵۲). حضور او بر التهابات موجود افزود؛ زیرا با سخنان خود مردم عوام را جذب می‌کرد و در نتیجه عده‌ی زیادی بر گرد او جمع شدند (ایرانپور، ۱۳۸۳: ۵۶).

ورود میرزاحمدمرضا روحانی، متشرع کرمانی و شاگرد آخوند خراسانی، از عتبات به کرمان، درحالی‌که شهر دچار التهاب و اختلافات عمیقی شده بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۳۱۱/۱)، خاندان و کیلی را از پشتوانه‌ی یک روحانی مقتدر برخوردار ساخت و بیش از پیش به وقایع رنگ‌وبوی مذهبی داد. مخالفان برای جلب حمایت روحانیان نزد حاج میرزاحمدمرضا رفتند و برای پیشبرد کار و جلب رضایت او مسئله‌ی مخالفت با شیخیه را پیش کشیدند. برای راه انداختن جنگ شیخی و بالاسری، او را متقاعد کردند که برای کسب قدرت و ریاست در کرمان باید با شیخیه که در این زمینه‌ها قدرت و حمایت زیادی داشتند، رقابت کند و به او وعده دادند که وکیل‌الملکی‌ها و بستگانشان او را در برابر شیخیه یاری خواهند داد (رضوی، ۱۳۸۱: ۷۷۸؛ رساله‌ی کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۸۸-۳۸۹). میرزاحمدمرضا با بدگفتن از شیخیه و حمایت کردن از شیخ‌برینی عملاً در کنار خوانین وکیل‌الملکی قرار گرفت (رضوانی، ۱۳۵۲: ۸۶). اسناد کنسول‌گری روسیه در این برهه‌ی زمانی رقابت سیاسی را در پوشش مذهبی کاملاً تأیید می‌کند:

سفارت دولت قوی شوکت امپراتوری روسیه مقیم دربار ایران - مورخه: ۲۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۳ - جناب مستطاب اجل اکرم ارفع افخم - از مفاد راپورت واصله از قونسول‌گری دولت قوی شوکت امپراتوری در کرمان، معلوم می‌شود عدل‌السلطنه [سردار نصرت]، رئیس قشون آنجا، و موفق‌الدوله بر ضد ایالت کرمان برخاسته و همواره اهالی آنجا را تحریک می‌نمایند که برخلاف و ضدحکومت شورش و

بلوایی برپا نمایند و بعلاوه آقایان علما و مشایخ آنجا را محرک می‌شوند که بر ضد زردشتیان آنجا بعضی اقدامات کنند که عنوان را مذهبی قرار بدهند [...] (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ش ۲).

با تحریک خاندان ابراهیمی و طرفداران آن‌ها و برای جلوگیری از بروز احساسات مذهبی مخالف به دنبال تحریکات شیخ‌برینی، او به راور تبعید شد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۱۰) و خوانین و کیل‌الملکی بعد از تبعید شیخ‌شمشیری در حمایت او تحصنی ترتیب دادند (کسروی، ۱۳۷۶: ۵۲). در همین جا بود که بافندگان به صحنه آمدند و خوانین از وجود این قشر انبوه برای پیشبرد کار خود بهره بردند. ورود شال‌بافان تقویت‌کننده گروه و کیلی‌ها و از عوامل برکناری امیرالامرا بود. وابستگان به خاندان و کیل‌الملک با همکاری رؤسای کارخانه‌ها، شال‌بافان و فرش‌بافان را به مدت پانزده روز در خانه میرزا محمد رضا جمع کردند و خواستار بازگرداندن شیخ شدند (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۹۰).

جمعیت عظیم و شرایط نامناسب گویای مسائل بسیاری در مورد بافندگان است. در روزنامه *حبل‌المتین* (س ۱۳، ش ۱۴: ۱۶)، در مطلبی تحت عنوان «مکتوبی از بهرام‌آباد» گزارش کاملی از آن‌ها در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م موجود است. در این نوشته جمعیت کرمان تقریباً ۶۰،۰۰۰ نفر ذکر شده است. ۱۰،۰۰۰ نفر ملأک و تاجر و تقریباً ۲۰۰۰ نفر از آن‌ها هم علما و خوانین و کارمندان عالی‌رتبه دولتی هستند که عوارض آن‌ها بر دوش مردم کرمان است. از ۵۰،۰۰۰ نفر باقی‌مانده به جز دو الی سه هزار نفر که کسبه هستند، تقریباً همگی، از بزرگ و کوچک، شال‌باف، قالی‌باف و برک‌مال هستند. این بدان معنی است که از جمعیت ۶۰،۰۰۰ نفری کرمان حدود ۷۸ درصد آن‌ها در زمینه بافندگی فعالیت می‌کردند؛ اما شرایط آن‌ها بسیار ناگوار بود. اکثریت قریب به اتفاق این جمعیت توانایی روشن کردن منزل خود را نداشتند و درآمد آن‌ها به اندازه معاش یک روز بود؛ درحالی که از قبل از طلوع آفتاب تا بعد از غروب کار می‌کردند. به‌رغم اینکه قالی‌های قیمتی می‌بافتند، سود اصلی را استادان و تاجران می‌بردند و به بافندگان مزدی در حد خوراک روزانه داده می‌شد. باوجود اینکه استعداد و توان شمشیر گرفتن نداشتند و اهل جنگ و

دعوا نبودند، اغتشاشات همیشه از ناحیه آنها بود. در هنگام گرانی و قحطی اکثریت آنها که بیشتر کودکان پنج تا پانزده ساله بودند، در خیابان و بازار راه می‌افتادند و تمام مشکل خود را از ناحیه اربابان و ملاکین می‌دانستند و املاک و انبارها و نانوائی‌ها را غارت می‌کردند.

حضور اقشار ضعیف و فقیر بافنده، از یک سو ناشی از شرایط نامطلوب معیشتی و بهداشتی بود که آنها را وامی‌داشت تا به این شرایط نامناسب واکنش نشان دهند و از سوی دیگر ناشی از وابستگی آنها به سرمایه‌خوانین و کارفرمایان و کیلی بود. این خوانین از طریق کدخدایان- رؤسای اصناف- بافندگان را وادار به تجمعات و اعتراضات می‌کردند؛ ضمن اینکه آنها از نظر مذهبی هم دارای اشتراک عقیده، و با اشراف شیخیه در تعارض بودند.

نتیجه این اعتراضات بازگرداندن شیخ‌برینی به کرمان و تحکیم موقعیت و کیل‌الملکی‌ها بود. در واقع، تبعید شیخ و بازگشت او، به ادامه مباحثاتی که پیش کشیده بود، دامن زد (رضوانی، ۱۳۵۲: ۸۵). اسناد به‌جای مانده از کنسول‌گری روسیه در این مقطع، حضور شیخ‌شمشیری را از علل اصلی مناقشات سیاسی و مذهبی می‌داند:

سفارت دولت قوی شوکت امپراتوری روسیه مقیم دربار ایران- مورخه: ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳- در مسئله اغتشاش کرمان و شورش اهالی آنجا بر ضد جماعت شیخیه و زرتشتیان و کسانی که مذهب تشیع را دارا نمی‌باشند [...] سبب این شورش و مهیج اهالی آنجا بر ضد شیخیه، احمد نامی است که سابقاً او را از کرمان تبعید نموده و بدون اجازه خودسرانه به آنجا معاودت و مراجعت کرده است. چون این اغتشاش و امتداد شورش و بلوا مضر به حال تجارت و منافع اتباع روس است و بعلاوه خود اولیای دولت علیه ایران نباید راضی به اغتشاش و بی‌نظمی آنجا باشند؛ لهذا دوست دار با احترام تمام، جداً از جناب مستطاب عالی خواهشمند است مقرر فرمایند احکام مؤکده مؤثره صادر گردد که هرچه زودتر شیخ احمد مشارالیه از کرمان تبعید نمایند تا موجب آسایش اهالی و رفع این غائله شود (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ش ۱ و ۴).

مخالفان با همکاری شهاب‌الممالک به صورت موازی تلگرافاتی به مرکز در مورد بی‌لیاقتی رکن‌الدوله مخابره کردند. تحت تأثیر این تجمعات و اعتراضات، در نهایت رکن‌الدوله مجبور شد امیرالامرا و کلانتر را برکنار کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۱۲) و این برای متشرعه و رعیت کرمان پیروزی بزرگی محسوب می‌شد و آن‌ها را واداشت تا برای عزل رکن‌الدوله نیز تلاش خود را ادامه دهند.

مخالفان خاندان ابراهیمی از هر واقعه و حادثه‌ای برای پیشبرد کار خود بهره می‌بردند و دستاویز تازه‌ای برای مخالفت با خاندان ابراهیمی و شیخیه می‌ساختند. در کوران وقایع، وقتی که مرگ زن یکی از شیخیه پیش آمد، مرگ این زن متشرع را به اختلاف مسلک او با همسرش نسبت دادند و اینکه به دست همسر شیخی‌اش کشته شده است، و روز بعد دوباره زنان، شال‌بافان و فرش‌بافان تجمع کردند و نسبت به این موضوع اعتراض نمودند. این هم‌زمان شد با تغییر امامت مسجد بازار شاه که از طرف حاج میرزا محمد رضا از شیخیه گرفته شد و به آقا شیخ محمد صادق، پسر عمه او، سپرده شد و او به عزم نماز به مسجد رفت. این مسجد سال‌ها در دست شیخیه بود و به واسطه‌ی موقوفاتی که داشت، گروه‌های دیگر هم طالب امامت مسجد بودند. شیخیه در برابر این مخالفت‌ها و اقدامات مخالفان، برای عزیمت به تهران در باغین تجمع و با مرکز مکاتبه کردند. در نتیجه از طرف ولیعهد تلگراف آمد که امامت مسجد در اختیار شیخیه باشد و از رفتن پیشوای شیخیه هم به تهران جلوگیری شود (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۴۱۷-۴۱۸). این مطلب نشان‌دهنده حمایت دربار از شیخیه است؛ حتی مظفرالدین شاه به شیخیه دل بستگی داشت و کم‌وبیش پیرو طریقت شیخیه بود (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۴۲). این حمایت به استحکام موقعیت این فرقه در کرمان کمک می‌کرد.

متشرعان در صدد اجرای حکم میرزا محمد رضا بودند و واکنش شیخیه نیز ممانعت از ورود مردم به مسجد بود. مردم به ناچار به طرف خانه محمدخان، پیشوای شیخیه، رفتند که نزاع سختی در گرفت و منجر به مداخله افراد مسلح و تیراندازی به سوی جمعیت شد؛ در نتیجه عده‌ای مجروح و کشته شدند. وقتی این اخبار به تهران رسید، در غیاب شاه که در سفر خارج از کشور بود، ولیعهد مجبور شد رکن‌الدوله را معزول و ظفر السلطنه را به جای او

منصوب کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۱۳). ظاهراً رکن‌الدوله به دلیل عداوت با شیخیه و نزدیکی با وکیلی‌ها در این وقایع دخالت نکرده بود و محمدخان، پیشوای شیخیه، در اعتراض به عدم دخالت حکومت ایالتی و شخص رکن‌الدوله قصد رفتن به تهران کرد؛ اما با مذاکرات بعدی از این کار صرف‌نظر کرد (رضوی، ۱۳۸۱: ۷۸۱-۷۸۲). با عزل امیرالامرا و رکن‌الدوله، خوانین و کیل‌الملکی در این وقایع به هدف خود رسیدند. شیخ شمشیری برینی کرمان را ترک کرد، امام‌جماعت جدید در مسجد استقرار یافت، و دعوی شیخی و بالاسری هم ظاهراً پایان پذیرفت؛ اما گذشت زمان نشان داد اوضاع آنچنان که عده‌ای می‌پنداشتند، آرام نشده است.

۳-۵. ادامه درگیری‌ها و چوب خوردن میرزا محمد رضا

علاوه بر اینکه در این وقایع دو خاندان وکیل‌الملکی و ابراهیمی درگیر بودند، حکام کرمان نیز برکنار از این اختلافات و رقابت‌ها نبودند. ظفرالسلطنه که قبل از رکن‌الدوله در مقام حکومت کرمان بود، در جریان برکناری امیرالامرا و کلانتر با مخالفان همراهی می‌کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۱۲). رکن‌الدوله که ظاهراً از شیخیه رنجشی هم داشته است (رضوی، ۱۳۸۱: ۷۷۷-۷۷۸)، قبل از ترک کرمان با میرزا محمد رضا ملاقات و هدف خود را سخت‌گیری نسبت به شیخیه عنوان کرد و از او خواست که در دوره ظفرالسلطنه نیز ناآرامی ادامه پیدا کند تا دولت این اتفاقات را حمل بر ناتوانی رکن‌الدوله نکند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۱۳-۳۱۴). ظفرالسلطنه برای کاستن از درگیری‌ها با میرزا محمد رضا و محمدخان، پیشوایان متشرعه و شیخی، ملاقات و آن‌ها را دعوت به آرامش کرد (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۶۶).

درگیری‌ها زمانی ادامه یافت که در یکی از روزهای سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م میرزا محمد رضا به تقاضای یکی از کسبه، شراب‌فروشی را از عمل خویش بازداشت و نصیحت کرد و او نیز توبه کرد؛ اما عده‌ای از این کار سوءاستفاده کردند و روز بعد به خانه یهودیان ریختند و همه ظرف‌های شراب آن‌ها را شکستند که حکم آقااست. یهودیان نیز به کلانتر و حکومت متوسل شدند و از کنسول انگلیس تقاضای کمک کردند و از سوی

دیگر مقصران در خانه میرزامحمد رضا بست نشستند (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۴۹۶-۴۹۹).

ظفرالسلطنه، میرزامحمد رضا را برای معرفی و تحویل مجرمان تحت فشار قرار داد و ضمن توضیح خواستن از او، برای آرام کردن اوضاع از وی خواست به مشهد برود. میرزامحمد رضا هم ضمن اظهار بی‌اطلاعی، قصد عزیمت به مشهد کرد که خبر در شهر منتشر شد و مردم از همه محلات جمع شدند و او را به شهر بازگرداندند. اسفندیارخان بچاقچی که مأمور پراکنده کردن مردم از اطراف میرزامحمد رضا شده بود، با توهین و خشونت که طی آن عده‌ای مجروح و مقتول شدند، او را به همراه چند تن از نزدیکانش به ارگ حکومتی برد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۳۱۶/۱). عده‌ای از نزدیکان ظفرالسلطنه این باور را در او تقویت کردند که میرزامحمد رضا با همکاری رکن‌الدوله قصد تضعیف او را دارند و این وقایع نیز در همین راستا صورت می‌گیرد (ایرانپور، ۱۳۸۳: ۶۱). به همین دلیل ظفرالسلطنه به‌رغم اینکه سیدمحمد طباطبایی به او سفارش کرده بود با جناب میرزامحمد رضا به طریق دوستی رفتار کند (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۶۶)، خود را از ماجرا کنار کشید و اختیار رسیدگی به مسئله میرزامحمد رضا را به اعداالدوله و عین‌الملک، برادران رکن‌الدوله، وا گذاشت و آن‌ها نیز به تلافی برکناری رکن‌الدوله در حرکتی ناسنجیده دستور چوب زدن به میرزامحمد رضا و چند تن از نزدیکانش را دادند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۳۱۵-۳۱۶). بعد از این واقعه آن‌ها را به بم تبعید کردند؛ اما با دستور ظفرالسلطنه که از این پیشامد نگران و پشیمان شده بود، آن‌ها را از راه بم برگرداندند و به جلال‌آباد رفسنجان فرستادند (رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۵۱۹-۵۲۰).

خاندان وکیل‌الملک که با حمایت میرزامحمد رضا به مقام و موقعیت از دست‌رفته بازگشته و رقبا را شکست داده بودند، حمایتی از وی به عمل نیاوردند (ایرانپور، ۱۳۸۳: ۶۳).

دوباره تجمعی از سوی بافندگان تشکیل شد، با اطلاع مردم کارگاه‌های بافندگی و بازار تعطیل شد و مردم بر در منزل میرزامحمد رضا اجتماع کردند (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۷۳). علمای مشرع حاضر به نماز گزاردن نشدند و شیخی‌ها دوباره آماج حملات مردم واقع شدند. محمدخان، پیشوای شیخی‌ها، هم با واکنش مردم مواجه شد و به لنگر در

نزدیکی ماهان رفت و بعد از چهار ماه در همان جا درگذشت (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۳۱۸ / ۱).

با رسیدن اخبار به تهران، علمای تهران، به خصوص سید محمد طباطبایی، واکنش زیادی نشان دادند. سعی و تلاش آنها باعث شد ظفر السلطنه معزول و روانه تهران شود و حکومت کرمان به شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما واگذار شود و بدین ترتیب او برای سومین بار به حکومت کرمان رسید. حاج میرزا محمد رضا که قصد عزیمت به مشهد را داشت، به خواهش فرمانفرما سفرش را به تأخیر انداخت. فرمانفرما با چهره آزادی وارد کرمان شد؛ اما چون وجود میرزا محمد رضا را مخالف اقتدار و مقاصد شخصی خود می دانست، محرمانه از نخست وزیر خواست او را تبعید کند. به همین دلیل در تهران عین الدوله را عامل تبعید محمد رضا دانستند و فرمانفرما در این قضیه نیرنگ سیاسی زد و خود را به شاه نزدیک و آزادی خواهان را خاموش کرد، و خود را شیفته و خدمت گزار مشروطه نشان داد. به این ترتیب، با روی کار آمدن فرمانفرما که خویشاوند خاندان و کیل الملک بود، عدل السلطنه از وابستگان و کیل الملکی به نایب الا بالگی کرمان رسید و کار به دست متشرعه فیصله یافت (ر.ک. قاسمی، بی تا: ۳۱-۳۲؛ ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۰۹-۳۲۰؛ رساله کاتب کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۷۶-۵۹۶).

۶. تأثیر وقایع کرمان در تسریع فرمان مشروطه

هنگامی که علمای مخالف حکومت در تهران به هم نزدیک شده بودند و در مساجد و مناظر به انتقاد از ظلم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت می پرداختند، خبر واقعه کرمان و چوب خوردن میرزا محمد رضا کرمانی از سوی عمال ظفر السلطنه به تهران رسید و این خبر بر شدت حملات و انتقادات علما افزود (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۶ / ۲).

از نظر زمانی، خبر این واقعه در ماه رمضان به تهران رسید. سید محمد طباطبایی پس از استماع خبر در شب هفدهم ماه مبارک رمضان ضمن وعده تلاش برای عزل ظفر السلطنه، در صدد جلب همکاری سید عبدالله بهبهانی و حاج شیخ فضل الله نوری برآمد (مرادی خلیج، ۱۳۸۹: ۹۵). از آنجا که ماه رمضان بود، این فرصت در اختیار طلاب و روحانیان قرار گرفت

تا بتوانند از آن حداکثر استفاده را در نکوهدیدن و مخالفت با مستبدان، به خصوص عین‌الدوله و حکام انتصابی او ببرند؛ تاجایی که سیدمحمد طباطبایی و صدرالعلماء خود به منبر رفتند و این بحث را پیش کشیدند و سیدعبدالله بهبهانی نیز از وعاظ خواست از این واقعه در خطبه‌ها سخن به میان آورند (کسروی، ۱۳۷۶: ۵۴).

این وقایع در نزدیک کردن دو تن از علمای بنام که در جنبش مشروطیت و رویدادهای آن دوره نقش برجسته‌ای داشتند، بسیار مؤثر افتاد. این دو تن علمای برجسته تهران، طباطبایی و بهبهانی بودند که از قبل قرار نزدیکی و همکاری را گذاشته بودند؛ اما بعد از این وقایع پیوند هم‌دستی میان ایشان استوارتر گردید (همان‌جا).

تمرکز علما و وعاظ در این وقایع بر مسئله میرزامحمدرضا و برخوردی بود که با او شده است و تصور نمی‌کردند که چنین رفتاری با علما و مجتهدان بشود. هنگامی که موضوع عزیمت میرزامحمدرضا به مشهد از طریق تلگراف به اطلاع سیدمحمد طباطبایی رسید، برآشفست و از عین‌الدوله رنجیده‌خاطر شد و با تلگراف و ارسال نامه، توصیه و سفارش او را به علمای مشهد کرد؛ حتی عین‌الدوله هم برای کاستن از خشم علما توصیه‌هایی در این زمینه به آصف‌الدوله، حاکم خراسان، نمود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۱۹).

البته، در این مورد شیخ‌فضل‌الله نوری نه تنها با طباطبایی و بهبهانی همراهی نکرد (کسروی، ۱۳۷۶: ۵۴)، بلکه نسبت به این موضوع و واقعه کرمان حساسیت زیادی نشان نداد و آن را در جهت حفظ نظم عمومی قلمداد کرد و سیاست کردن مجرمان را به حق دانست و جانب حکومت را گرفت. البته برای عقب‌نماندن از قاطبه علما و آزادی‌خواهان به دادن قول‌هایی بسنده نمود و اعلام کرد که برای حاج میرزامحمدرضا تقاضای خلعت خواهد کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۲۲).

خبر توهین به یکی از شخصیت‌های مهم روحانی نه تنها در تهران بلکه در نجف و مراکز علمیه هم منتشر شد. این مسئله عین‌الدوله را متوجه اشتباهات و خطاهای مأموران هم نمود و میان روحانیان و دولتیان شکاف ایجاد کرد (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۲/۱۳۹).

حوادث کرمان در نزدیک کردن علما به مردم نقش مهمی داشت و این شاید به این دلیل بود که مسائل مذهبی و چوب خوردن علما نسبت به سایر وقایع پیش آمده پرنسنگ‌تر نشان داده شده بود. ناظم‌الاسلام کرمانی در این مورد می‌نویسد:

همین قدر مردم منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند تا دکاکین را ببندند، بلکه گفت‌وگوی جهادی هم در السنه و افواه عوام افتاد؛ اگرچه معلوم بود که مأخذی ندارد، لکن موجب هرج و مرج گردیده، مردم در خیال یک بلوایی بزرگ بودند. دانشمندان و اجزای انجمن مخفی هم این ایام به خدمات مرجوعه خود کاملاً اشتغال داشتند (۱۳۷۶: ۱/ ۳۲۸).

یکی از مسائل بسیار مهم که در مجالس طرح می‌شد، واقعه کرمان بود. نقش کرمانیان مقیم تهران نیز در طرح این وقایع مهم است؛ وقایعی که محافل و آزادی‌خواهان را به جنب‌وجوش انداخت و آن‌ها به همراه کرمانیان مقیم تهران در روشن شدن ابعاد قضیه ساعی بودند و باعث نزدیکی دو تن از علمای بسیار بزرگ شد که برای رسیدن به مقاصد آزادی‌طلبی و مشروطه‌خواهی تلاش می‌کردند. دو تن از این کرمانیان، ناظم‌الاسلام و مجدالاسلام بودند که در انجمن‌های تهران عضویت داشتند و با علما رفت‌وآمد می‌کردند. این دو با دریافت مکاتیب رسیده از کرمان موضوع را آب‌وتاب می‌دادند و به اطلاع اعضای انجمن مخفی و علما می‌رساندند (همان، ۳۲۰).

در همین روزهایی که ذکر حادثه کرمان نقل محافل آزادی‌خواهی و منبرهای تهران بود، حوادث دیگری نیز در جریان بود که مشروطه را دست‌یافتنی‌تر می‌نمود. نمونه این حوادث، حادثه بانک بود که منجر به زدو خورد مردم و مأموران حکومتی شد و به دنبال آن به چوب بستن بازرگانان به دستور علاءالدوله، حاکم تهران، پیش آمد که به دلیل گرانی قند چند تن از بازرگانان معروف تهران را به چوب و فلک بستند و تنبیه کردند. نتیجه همه این حوادث، تهران را در وضعیت بحرانی قرار داد و به دنبال آن علما تصمیم به مهاجرت به حرم حضرت عبدالعظیم گرفتند که این موضوع در جریان مشروطه به «مهاجرت صغری» موسوم است (ر.ک. کسروی، ۱۳۷۶: ۵۴-۶۴) در فراهم کردن مقدمات مهاجرت صغری

عوامل متعددی نقش داشتند که واقعه کرمان و چوب خوردن میرزا رضا کرمانی که در اعتراضات و مناظر مطرح می‌شد، از جمله این عوامل بود (مرادی خلج، ۱۳۸۹: ۹۹).

بعد از پناهنده شدن علما به حرم حضرت عبدالعظیم، دربار و در رأس آن شاه از علما تقاضا کردند که به تهران مراجعت کنند. در این میان علما شرایطی را برای بازگشت به دربار اعلام نمودند که در ابتدا دو بند از درخواست‌ها در مورد میرزا محمد رضا بود؛ بند دوم در مورد عزل ظفر السلطنه به دلیل توهین به حاجی میرزا محمد رضا بود و بند چهارم درخواست علما بود مبنی بر اینکه یک عصای جواهر نشان از طرف میرزا سید احمد (برادر سید محمد طباطبایی) برای میرزا محمد رضا فرستاده شود که درخواست‌ها مورد قبول عین الدوله واقع نشد (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۲/ ۲۸۱)؛ اما با سیر حوادث و به‌رغم کارشکنی‌های عین الدوله، شاه درخواست بازگشت علما را صادر کرد. درخواست‌های پناهندگان در این مرحله با وساطت سفیر عثمانی به دربار و دست شاه رسید و مظفرالدین شاه به پناهندگان اطمینان داد که درخواست‌های ایشان را می‌پذیرد. آنچه که در این نوشته برای ما مهم است، بند دوم از درخواست‌های اولیه و هشت گانه پناهندگان است که از این قرار است:

مراجعت و معاودت حاج میرزا محمد رضا کرمانی را که در جلال‌آباد رفسنجان منفی و مبعود بود محترماً و مجلاً به کرمان؛ چه از زمانی که واقعه کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام، مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بود که عودت به کرمان نماید؛ لذا معاودت دادن او را به کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرار داده بودند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۲/ ۳۵۸).

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد که او واسطه بین سفیر کبیر عثمانی و علما بوده است. در ابتدا علما درخواست‌های خود را برای او می‌فرستند تا از طریق سفیر عثمانی به اطلاع دربار برسد. بند هفتم درخواست علما برای دولت‌آبادی در مورد تجلیل از میرزا محمد رضا به دلیل اهانتی است که به او شده است. جوابی هم که سفیر از دربار می‌آورد، حاکی از موافقت عوامل حکومت با اکثر درخواست‌های علما از جمله موضوع میرزا محمد رضا است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۶: ۲۲/۲-۲۳). به‌رغم دستور شاه در مورد برآوردن خواسته‌های پناهندگان، عین الدوله فرمان پادشاهی را مسکوت گذاشت و به‌رغم پیگیری آزادی خواهان

لجاجت می‌کرد و با کارشکنی قصد جلوگیری از اجرای درخواست‌ها را داشت (مجدالاسلام کرمانی، ۲۵۳۶: ۳). عین‌الدوله عاقبت مجبور شد که درخواست‌ها را از هشت بند به چهار بند تقلیل دهد. مسئله میرزا محمد رضا در نامه عین‌الدوله به شاه کماکان بند دوم درخواست علما را به خود اختصاص داده بود: «نظر به بی‌احترامی که نسبت به حاج میرزا محمد رضا شده؛ چون از دعاگویان دولت است، اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگویی طبقه علمای اعلام گردد» (کسروی، ۱۳۷۶: ۷۱).

هنگامی که میرزا محمد رضا از کرمان روانه مشهد شد، علمای تهران از روشی که عین‌الدوله در پیش گرفته بود و خلاف دستخط شاه عمل می‌کرد، ناراضی بودند. عین‌الدوله برپایه تلگرافات فرمانفرما عمل می‌کرد که در آن‌ها رفتن میرزا محمد رضا به مشهد را به دلیل نذر او دانسته بود و در تلگراف دیگری، فرمانفرما از اصرار برای بازگرداندن او به کرمان و عدم پذیرش میرزا محمد رضا خبر داده بود. عین‌الدوله به درخواست‌های علما هم مبنی بر بازگرداندن میرزا محمد رضا و اجرای دستور شاه وقعی نمی‌گذاشت؛ حتی تلگرافی به این مضمون از عین‌الدوله نزد سید محمد طباطبایی آوردند: «چند نفر سوار بفرستید جناب حاج میرزا محمد رضا را از بین راه خراسان برگردانید و با احترام او را وارد کنید. پس از چند روزی که دید و بازدید به آخر رسید، او را مخیر کنید بین آمدن به تهران و رفتن به مشهد» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۱۹). به دنبال همین وقایع است که از سوی علمای تهران تلگرافاتی برای علمای مشهد به منظور حمایت از میرزا محمد رضا مخابره می‌شود و عین‌الدوله را ناگزیر می‌کند که او هم به آصف‌الدوله، حاکم خراسان، توصیه مخابره نماید (همان‌جا).

البته، تلاش‌های عین‌الدوله برای معوق گذاشتن درخواست‌ها و رویارویی با حرکت آزادی‌خواهانه مردم ناموفق بود. میرزا محمد رضا بعد از رسیدن به مشهد، هدایای فرستاده شده از سوی حاکم مشهد را نپذیرفت و بعد از دو ماه توقف در آنجا به کرمان مراجعت کرد (همان، ۳۲۰). آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان هم مبارزه را ادامه دادند و با مهاجرت به قم و حرم حضرت معصومه (س) (مهاجرت کبری) و نیز تحصن در سفارت انگلیس، جریان امور به گونه‌ای پیش رفت که شاه در نهایت دستخط تأسیس مجلس شورای

ملی را در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م صادر کرد (ر.ک. کسروی، ۱۳۷۶: ۷۶-۱۲۶).

۷. نتیجه

کرمان از کانون‌های اصلی مشروطیت در ایران بود و حوادثی که بین سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۳ق / ۱۹۰۴-۱۹۰۵م در این شهر رخ داد، نقطه آغازی بر وقایع مشروطه شد. با وجود این، در پی‌ریزی این وقایع مشروطه‌خواهی کرمانیان چندان تأثیری نداشت، بلکه حوادث کرمان بیانگر تضاد سیاسی، اقتصادی و مذهبی در میان خاندان‌های حکومتگر بود. در زمینه سیاسی کرمان تحت سیستم حکومت خانوادگی قاجاریه اداره می‌شد. در یک دوره ۱۱۵ ساله، از ابتدای حکومت قاجارها تا مشروطیت، ۳۶ نفر در ۴۱ دور به حکومت کرمان منصوب شدند. در ۶۵ سال از این ۱۱۵ سال، فقط هفت نفر از خاندان‌های ابراهیمی، وکیل‌الملکی و فرمانفرما در مصدر کار بودند. از نظر تعداد، این حکام ۱۹ درصد حکام کرمان را تشکیل می‌دادند؛ اما بیش از ۵۷ درصد از این مدت را حکومت کردند. به علت محدودیت منابع در کرمان، دست‌یابی به مشاغل سیاسی و اقتصادی باعث رویارویی خاندان‌های حکومتگر کرمان شد؛ ضمن اینکه خاندان ابراهیمی از نظر مذهبی به شیخیه گرایش داشتند و زمینه برخورد مذهبی میان شیخیه و متشرعه در کرمان فراهم بود؛ به همین علت رقابت این خاندان‌ها رقابتی سیاسی و اقتصادی در پوشش مذهبی بود. شکاف اقتصادی و اجتماعی کرمان باعث شد که اقشار بافنده به‌عنوان نیروی توده‌ای این وقایع عمل کنند. بیشترین جمعیت کرمان بافندگان بودند که ۷۸ درصد کل جمعیت شهر کرمان را تشکیل می‌دادند. حضور آن‌ها از یک سو در جهت تقابل با کارفرمایان، و از سوی دیگر نوعی مخالفت عمومی نسبت به خاندان ابراهیمی بود که یکه‌تاز عرصه سیاست و اقتصاد کرمان در عصر قاجار بودند. ورود میرزا محمد رضا روحانی کرمانی به این وقایع اگرچه ظاهراً ورودی مذهبی است، در چارچوب رقابت خاندان‌های حکومتگر کرمان صورت گرفت و چوب خوردن او اثرگذارترین حادثه از این وقایع بود. از میان مشروطه‌خواهان، بیشتر علما و کرمانیان مقیم تهران بودند که به این وقایع توجه نشان دادند و نیز از وقایع

کرمان هم بیشتر رفتاری که با میرزا محمد رضا شد، توجه علما را جلب کرد. به نظر می‌رسد که این توجه، بیشتر با هدف همراه کردن مردم برای بهره‌برداری‌های سیاسی صورت گرفته است. از این منظر وقایع کرمان در تسریع صدور فرمان مشروطه اثر گذار بود.

منابع

- احمدی کرمانی، یحیی (۱۳۸۶). **فرماندهان کرمان**. تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. چ ۵. تهران: علم.
- افشار، ایرج (معرف) (۱۳۵۲). «سفرنامه تلگرافچی فرنگی». **فرهنگ ایران زمین**. ش ۱۹. صص ۱۸۳-۲۶۰.
- افضل‌الملک، غلامحسین خان [بی تا]. **سفرنامه خراسان و کرمان**. به اهتمام قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو). تهران: توس.
- ایرانپور، محمد (۱۳۸۳). **کرمان در نهضت مشروطیت**. چ ۱. تهران: دستان.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۲۵۳۵). **وادی هفت‌واد**. تهران: انجمن آثار ملی.
- _____ (۱۳۸۵). **فرمانفرمای عالم**. چ ۵. تهران: علم.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۴). **یک سال در میان ایرانیان**. ترجمه منی صالحی علامه. چ ۱. تهران: اختران.
- پاتینجر، هنری (۱۳۴۸). **مسافرت سند و بلوچستان: اوضاع جغرافیایی و تاریخی**. ترجمه شاپور گودرزی. تهران: دهخدا.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۸۴). **گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران**. چ ۳. تهران: سخن.
- **حبل‌المتین**. س ۱۳. ش ۱۴.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). **حیات یحیی**. چ ۵. تهران: عطار- فردوس.
- رزم‌آسا، اسماعیل (۱۳۶۷). **تاریخ مطبوعات کرمان**. تهران: زوار.

- **رساله کاتب کرمانی** (۱۳۷۱). تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی. چ ۴. تهران: علم.
- رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۵۲). **انقلاب مشروطیت ایران**. چ ۲. تهران: ابن سینا.
- رضوی، محمد (۱۳۸۱). **خاطرات وکیل التولیه** (میرزا محمد نواب رضوی). به کوشش علی اکبر تشکری بافقی. ج ۲. چ ۲. تهران: سخن.
- سایکس، سر پرسى (۱۳۳۶). **سفرنامه سایکس**. ترجمه حسین سعادت نوری. چ ۲. تهران: ابن سینا.
- سیاح، محمدعلی بن محمدرضا (۲۵۳۶). **خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت**. به کوشش حمید سیاح. تصحیح سیف‌الله گلکار. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- صفا، عزیزالله (۱۳۹۰). **تاریخ جیرفت و کهنوج**. چ ۲. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- طیبی، محمد (۱۳۸۹). «ولایت کرمان در مطبوعات دوره قاجار پیش از مشروطه». **تاریخ ایران**. ش ۶۴. صص ۱۰۱-۱۲۱.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). **تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۲۱۵-۱۳۳۲ق)**. ترجمه یعقوب آژند. چ ۱. تهران: گستره.
- قاسمی، ابوالفضل (۱۳۵۴). «خاندان اسفندیاری». **الیکارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران**. ج ۲. چ ۱. تهران: انتشارات رز.
- _____ [بی تا]. «خاندان فیروز، فرمانفرمائیان». **الیکارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران**. ج ۱. چ ۱. تهران: رز.
- کرزن، جرج ن (۱۳۷۳). **ایران و قضیه ایران**. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. چ ۲. چ ۴. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۶). **تاریخ مشروطه ایران**. چ ۱۸. تهران: امیرکبیر.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۲۵۳۶). «سفرنامه کلات». **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور. ج ۲. چ ۲. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

- مرادی خلیج، محمدمهدی (۱۳۸۹). **مشروع خواهان مشروطیت**. چ ۱. شیراز: کوشامهر.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. سند شماره ۲. ۱۳۲۳ق. کارتن ۱. پوشه ۶.
- _____ . سند شماره ۱ و ۴. ۱۳۲۳ق. کارتن ۱، پوشه ۶.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳). **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. ج ۱-۳. تهران: علمی.
- ملکم، سر جان (۱۳۸۰). **تاریخ کامل ایران**. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. چ ۱. تهران: افسون.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی (۱۳۷۶). **تاریخ بیداری ایرانیان**. به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۱-۲. تهران: پیکان.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵). **نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی در عصر قاجار**. چ ۱. تهران: معین.
- وزیری، احمدعلی خان (۱۳۶۴). **تاریخ کرمان (سالاریه)**. تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی. چ ۳. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۸۵). **جغرافیای کرمان**. تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی. چ ۵. تهران: علم.
- همت کرمانی، محمود (۱۳۸۹). **تاریخ کرمان**. تهران: گلی.
- Floyer, Ernest Ayscoghe (1882). **Unexplored Baluchistan. Mekran, Bashkurd, Persia, Kurdistan, and Turkey**. London: Griffith & Farran.
- Kinneir, John Macdonald (1813). Geographical memoir of the Persian Empire. London: Cox and Baylis.
- Landor, Arnold Henry savage (1903). **Across coveted lands, or a journey from flushing to Calcutta overland**. 2 vol. New York: Charles Scribner sons.

